

## کارکرد دستوری «از» از دیدگاه تاریخی

یدالله منصوری (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی)

**چکیده:** این گفتار می‌کوشد که نقش و کارکرد دستوری واژه «از» را که در دستور زبان فارسی به‌عنوان حرف اضافه شناخته می‌شود، در سه دوره تاریخی زبان فارسی، یعنی دوره باستان، میانه و نو، بررسی کند. در اینجا واژه «از» از جنبه دگرگونی واژگانی و معنایی و کارکرد دستوری آن در سه دوره تاریخی زبان فارسی بررسی می‌شود. اینکه واژه «از» نخست اسمی است برگرفته از ریشه فعل و در دوره باستان ویژگی دستوری شدگی پیدا می‌کند و به دلیل صرفی بودن زبان در جایگاه حرف عامل در دستور زبان نقش ایفا می‌کند و در دوره میانه و به پیروی از آن در دوره نو به‌عنوان حرف اضافه در زبان عمل می‌کند و دیگر جنبه‌های دستوری آن در این نوشته آمده است.

**کلیدواژه‌ها:** «از»، دستوری شدگی، حرف عامل، حرف اضافه، نشانه مفعولی

## ۱. بررسی «از» از دیدگاه ریشه‌شناختی در سه دوره زبان فارسی

واژه «از» فارسی برگرفته از فارسی میانه *hač / az* (گونه کهن) (Nyberg 1974: 88) است، این واژه فارسی میانه خود برگرفته است از فارسی باستان *hačā* (حرف عامل) «از» (نک: Kent 1953: 212b; Brandenstein and Mayrhofer 1964: 122)، قس اوستایی *hačā* (گاهانی) و *hača* (متأخر). واژه *hačā* (حرف عامل) خود برگرفته از ریشه *hak-* به معنی «پیروی کردن، دنبال کردن» است، قس با فعل اوستایی *hačaitē* «دنبال می‌کند، پیروی می‌کند» (Bartholomae 1979: 1746f., 1739f.)؛ نیز سنسکریت *sácā* (قید) به معنی «با، همراه، در کنار»، نیز *sácate* «پیروی می‌کند» (Mayrhofer 1996: 21, 688, 686f.)، همه این گونه‌های باستانی برگرفته شده‌اند از ریشه هندواروپایی: *\*sek<sup>h</sup>* «دنبال کردن»، قس یونانی: *ἑσπόμεν* (اوریست از ماده مضاعف)، لاتینی: *sequitur* (Pokorny 1959: 896). در زبان‌های ایرانی میانه نیز کاربرد واژه مشخص است. پهلوی اشکانی (پارتی): *až*؛ فارسی میانه کتیبه‌ای: *hač* (Gignoux 1972: 28, 57)؛ فارسی میانه مانوی: *c, 'z* (Durkin- 'c, 'z)؛ سغدی: *c* و *c'* (Meistrerernst 2004: 18, 21)؛ سکایی: *jsa* (Bailey 1979: 113f.)؛ خوارزمی *cy* (Benzing 1983: 224)؛ همچنین در زبان‌های ایرانی نو، مانند آسی: *dzi/ dzy* (Abaev 1958: 1/402)، پشتو: *ž* در واژه *jmā* «از من، از آن من» (Morgenstierne 1927: 30)؛ کردی: *že* و *až* و *ž* (Horn 1893: 75) و همین‌گونه می‌توان رد پای آن را در همه گویش‌ها و زبان‌های دیگر ایرانی نو دنبال کرد.

## ۲. بررسی «از» از دیدگاه دستورتاریخی در دوره‌های سه‌گانه زبان فارسی

پس از رویکرد ریشه‌شناختی، شایسته است به کارکرد دستوری واژه «از» بپردازیم، در این بخش، نخست کارکرد آن را در فارسی باستان و سپس در فارسی میانه و در پایان در فارسی نو (دری) بررسی می‌کنیم. گفتنی است از بررسی آن در زبان‌های دیگر ایرانی در هر سه دوره پرهیز می‌کنیم، تا سخن به درازا نکشد.

## ۱.۲. hacā در فارسی باستان

چنان‌که یادآوری شد، «از» در فارسی باستان به صورت hacā آمده است. مقوله یا نوع دستوری آن حرف اضافه (عامل) است، از دیدگاه کارکرد دستوری، در موارد زیر به کار رفته است:

الف) به‌عنوان پیش‌واژه عامل با حالت ازی یا مفعول‌عنه به کار رفته است:

θātiy Dārayavauš xšāyaθiya tuvam kā xšāyaθiya haya aparam āhy hacā draugā<sup>t</sup> daršam patipaya<sup>h</sup>uvā (DBIV 37-38).

داریوش شاه گوید: تو که پس از این شاه خواهی شد، از دروغ سخت بیایی (بپرهیز).

واژه hacā عامل ازی است که سبب شده drauga<sup>t</sup> در حالت ازی مفرد مذکر ظاهر شود.

ب) با حالت دری یا مفعول‌فیه به کار رفته، ولی باز به صورت ازی ظاهر شده است:

θātiy Dārayavauš XŠ ima xšačam tya adam dārayāmiy .... hacā Hi<sup>n</sup>dav amata yātā ā Spardā.... (DPh 3-8).

داریوش شاه گوید: این شهریاری که من نگاه می‌دارم .... از سند تا سارد (است).

در این بند اگرچه hacā عامل ازی است و می‌بایست معمول آن هم در همان حالت باشد، معمول آن یعنی Hi<sup>n</sup>dav «سند» در حالت دری مفرد مذکر (به‌جای حالت ازی) است.

ج) با حالت بایی یا مفعول‌معه به کار رفته، ولی به‌جای ازی است. مانند عبارات زیر:

θātiy Dārayavauš XŠ ima xšačam taya adam dārayāmiy hacā Sakaibiš tayaiy para Sugdam amata yātā ā Kūšā .... (DPh 3-8).

داریوش شاه گوید: این است شهریاری که من دارم از سکاهاى آن سوی سغد، از آنجا تا کوش (اتیوپی)، از هند (سند)، از آنجا تا سارد.

hacā در این بند پیش از Sakaibiš «با سکاها»، به‌جای ازی جمع مذکر، به صورت بایی جمع مذکر به کار رفته است.

د) با قيود ازی به کار رفته است:

hacā avadaša «از مدت‌ها پیش، از زمان قبل»؛ hacā paruviyatā (DBI 1, 7, 8)

(DBI 37) «از آنجا»؛ (DSe 47f.) hacā avadaša «از آنگاه». واژه avadaša مرگب از قید avadā «وانگهی، افزون بر» و -ša پایانه‌ی ساخته شده است.

ه) با ضمائر پیشی‌گیرنده در حالت رایبی یا مفعول صریح به کار رفته است:  
kārašim hacā daršam atarsa<sup>n</sup> (DBI 50-51).  
مردم از او سخت می‌ترسیدند.

در عبارت šim hacā -ضمیر شخصی متصل šim «او (حالت ازی)» بر hacā عامل خود پیشی گرفته است.

و) با عبارت نام‌گذاری پیوسته و بی‌فاصله، در حالت نهادی به کار رفته است:  
hacā Pirāva nāma rauta (DZe9).  
از رودی به نام نیل.

در این عبارت hacā (عامل ازی) با Pirāv «نیل» در حالت نهادی مفرد مذکر، nāma از ستاک nāman «نام» در حالت دری مفرد خنثی و rauta از ستاک rautah «رود» در حالت نهادی مفرد خنثی آمده است.

## ۲.۲. az در فارسی میانه

الف) حرف اضافه az برای نشان دادن جهت جدایی (نفس تمیز) به کار رفته است:  
Ābān rōz az may pahrēz kun (Pahlavi Texts 69.128).  
آبان روز از می خوردن < پرهیزکن.

pas Zarēr az wardyūn bērōn be āmad (Pahlavi Texts 4.33).  
پس زریر از گردونه بیرون بیامد.

ب) برای نشان دادن مبدأ به کار رفته است:  
ēdōn gōwēnd kū gizistag Abālā zandīg az staxr būd (Gajastak Abālish 0.1).  
ایدون گویند که گجستگ اباله (= ابالیث؟) زندیق از استخر بود.

ud dēn ī mazdēsnañ az Ohrmazd xwadāy pad ēw-bār be čāšēd ud warm be kunēd (*Pahlavi Texts* 105.30).

[اوشیدر] دین مزدیسنی را از اورمزدخدای یک بار پیام‌مزد و به یاد بسپارد.

ud abāg ān ēwēnag mēnōgīg ud gētīg widmāsīg warz-kārīh ī frāz az Jamšēd anhangōšīdagīhā paydāgīhist (*Dēnkard* 5 2.9).

بدان آیین معجزه‌های شگفت‌انگیز مینویی و گیتی که از زمان جمشید [به بعد] به صورت بی‌مانندی پیدا شد.

حرف اضافه az می‌توانست حرف ربط kū به معنای «کجا» را توصیف کند:

kē hēm ud kē xwēš hēm ud az kū mad hēm (*Pahlavi Texts* 41.1).

کیستم و خویش (= خویشاوند) کیستم و از کجا آمدم؟

ج) حرف اضافه az نشانه مکان است، ممکن است پیش از قید یا حرف اضافه بیاید و در معنی آن اثرگذار یا بی‌اثر باشد:

۱) عبارت حرف‌اضافه‌ای (مربوط به حرف اضافه):

pad ham frašn ka az pēš ī Ohrmazd be mad (*Zādspram* 24.4).

[زردشت] در همان دیدار (همپرسگی) هنگامی که از پیش اورمزد بیامد.

u-š Gōšurwan az pas garzān hamē šud (*Zādspram* 2.14).

و گوشورون (= روان گاو یکتاآفریده) از پس (= به دنبال) او (= اورمزد) نالان همی شد (رفت).

ēn rōd was ars ast ī mardōmān az pas ī widardagān az čāšm be hilēnd (*Arda Virāz* 16.4).

این رود بس اشک (پراشک) است که مردمان از پس درگذشتگان از چشم بهلند (جاری کنند).

۲) عبارت قیدی:

čē az ham nāzūkīh rāy ī-m azabar nibišt (*Šāyest nē-Šāyest* 12.26).

چه به سبب همان نازکی (حساسیت) است که در بالا نوشتم.

pad homānāgīh ī zēndānbānān kē az bēron zēndān pāyēnd ud dušmen az andarōn parwast-sāmānān ī bēron nē hilēnd āmadan (*Zādspram* 3.3).

به مانند زندانبانان که از بیرون، زندان را بپایند (مراقبت کنند) و دشمن را از اندرون، محصور کرده، نگذارند بیرون بیاید.

az ممکن است به دنبال قید بیاید:

pas az dām pad mēnōg-hastišnīh pēš az druǰ abar-rasišnīh ēg Amahraspandan

Zarduxšt ō ham tāšīd (*Dēnkart* 7, 2.15).

پس از هستی مینوی آفریدگان و پیش از رسیدن دروغ (= اهریمن)، آنگاه امشاسپندان [پیکر] زردشت را بساختند.

ān ī bēron az čīhr ast āzwarīhā handōxtan <ud> penīhā be nē +dādan (*Zādspram* 34.37).

آن [لایه آذ] که بیرون از چهر (سرشت) است، آزرانه اندوختن و از روی پستی (= خست) ندادن است.

۳) عبارت hammis .... az برابر با abāg «با»، برای نشان دادن همراهی به کار رفته است:

ōh-iz āb az ātaxš hammis gōhr (*Dēnkart* 5, 24.27).

نیز آب با آتش هم گوهر است.

pad ham zamān Ahreman az ham-zōrān hammis be ō star pāyag āmad (*Zādspram* 1.31).

در همان زمان، اهریمن همراه با هم‌زوران (= نیروهای اهریمنی) به ستاره پایه آمد.

گاهی ممکن است az به‌تنهایی و بدون hammis، با همان معنا به کار برود:

Ardaxšēr az spāh ī xwēš wiyābān be būd (*Karnamag* 5.3).

اردشیر با سپاه خویش گمراه (سرگردان) بشد.

د) حرف اضافه az ممکن است زمان را توصیف کند.

۱) یعنی با اسم، عبارت زمان (قید زمان) می‌سازد:

kē-šān az bun-dahišnīh pad wīst ud hašt xwurdag amārišnīh (*Bundahesh* 2.6).

که آنان (= ستارگان) را از آغاز آفرینش، شمارش به بیست و هشت خرده است (می‌شمارند).

۲) ممکن است قیدی پیش از آن بیاید:

pas az fraš(a)gird ....nē bawēd angraman (*Dātistān-I Dīnik* 36.101).

پس از فرشگرد (بازسازی جهان) .... اهریمن نباشد.

mard +dīg drust ud kārīkkar ud dūrēmēd pēš az 6 zamān wēmār ud akārag ud anēmēd estēd. *Dēnkart* 6 200

آن مرد که دیروز تندرست و کوشا و امیدوار [بود]، از شش ساعت پیش، بیمار و بی‌کاره و ناامید است.

۳) ممکن است قیدی به دنبال az بیاید:

az pas rōšn (Brunner 1977: 144).

پس از [آفرینش] روشنی.

ممکن است با قید بعدی، عبارت قیدی بسازد:

ud eč abrāz nēst kē šēb nē az pēš ud eč šēb nēst kē abrāz nē az pas (*Pahlavi Texts* 71.149).

و هیچ فرازی نیست که آن را نشیب از پیش [نیست] و هیچ نشیبی نیست که فراز از پس آن [نیست].

u-tān nōg nōg-iz āfrīn ... ī az bun ō frazām wēhm-xākān-iz burzišnīg (*Dâtistân-I Dînik* Int.27).

و شما را نیز نونو آفرین [باد] ... که از آغاز به انجام و در پهنه [جهان] خاکی نیز گرامی (محترم) باشید.

(۴) az ممکن است کاربرد حرف اضافه بخشی داشته باشد:

gyānōmand tan bahr az-iš azīndag ud apaydāg būd (*Dēnkart* 7, 4.70).

بخشی از تن جانور (= اسب) غیرزنده (بی حس) و ناپیدا بود.

kē az pus tā duxt sīh ... hamāg murd bawēnd ... ēn abēzag dēn ī mazdēsna ... nē hilēm (*Pahlavi Texts* 9.68).

[اگر مرا] که از پسر تا دختر سی [تن] ... همه بمیرند ... این دین ویژه (= پاک) مزدیسنی را ... نهلم (رها نکنم).

wināh az ān ī garāntar ast nāmcišt ēn yazdān dušmenīh ud yazdān amenīh (*Dēnkart* 5, 9.3).

از گناهان، آنهایی که از همه گران‌تر (سخت‌تر) اند، به ویژه این‌ها هستند: دشمنی نسبت به ایزدان، نیندیشیدن به ایزدان.

(۵) az اغلب به عنوان نشانه سبب به کار می‌رفته است:

az gard ud dūd šab ud rōz nē paydāg (*Pahlavi Texts* 4.31).

از (= به سبب) گرد و دود، شب و روز پیدا (معلوم) نبود.

ud ān mard andar wahišt ... az nē wardānīdan ud nē hamōzānīdan ī ān zan kē andar dārišn awiš mad būd ō frārōnīh pad šarm nišast (*Arda Virāz* 68.12).

آن مرد در بهشت از (= به سبب) برنگردانیدن و آموزش ندادن نیکوکاری به آن زن که در اختیارش بود، شرمگین نشست.

(۶) az می‌تواند نشانه کنشگر (عامل) و وسیله باشد:

ēg az ōy be rāy ud xwarrah ō ham dāšt pad ārāst ī ēn zamīg (*Dēnkart* 7, 3.30).

آنگاه او (= زردشت) از رای (شکوه) و فره، به پهنه این زمین به همراه داشت.

gyāgrōb az man karēnd kē wirāžēnd mēhan ud mān (*Pahlavi Texts* 109.6).

جاروب از (طریق، به وسیله) من کنند (سازند) که ویرایند (بروبند) میهن و مان (خانه) را.

u-š az wāstaryōših ī dēn sidīgar pēšag āhuft (*Dēnkart* 7.Int.27).

و او (= فریدون) از (= به وسیله) کشاورزی، سومین پیشه دین را آشکار کرد (پدید آورد).

۷) az می‌تواند نشانهٔ مفعول یا گزاره‌پذیری باشد.

۱.۷. گاهی az برای نشان دادن مفعول مستقیم می‌آید:

Ābān-it be dahēd az har ābādag xīr (*Šāyest nē-Šāyest* 22.10).

(ایزد) آبان از هر چیز آباد (فرخنده) به تو بدهد.

Ardawān ... ka-š āgāhīh az ganj āšnūd dil<sup>+</sup> handarōdag kard (*Karnamag* 3.3f.)

اردوان .... هنگامی که از گنج آگاهی شنود (با خبر شد)، دل پریشانی کرد (ناراحت شد).

۲.۷. برای نشان دادن مفعول غیر مستقیم می‌آید:

kū frāz ō dar ī man āy tā 33 frašn az tō pursēm (*Gosht-I Fryan* 1.12).

[پیغام آختِ جادوگر به یوشت فریان]: که به درِ من فراز آئی تا سی‌وسه پرسش از تو پرسم.

ēk az tō ud ēk az dūdāg ī Mihrak ī anōšagzādān ēnyā winnārdan nē šāyēd  
(*Karnamag* 11.7).

یکی از تو و یکی از دودهٔ مهرک انوش‌زادان، جز سامان دادن [فرمانروایی ایران شهر] نشاید.

عبارت مربوط به حرف اضافه، گاهی گزارهٔ مفعول مستقیم است:

pas ahlomōy ēd az bahr ī dāsar ī ēwēnagīh xwāhēd wattarīh <ud> ahlomōyīh rāy nē dahēnd (*Zandī Wahman Yasn* 9.13).

پس اشموغ (بدعت‌گزار) از این بهر پاداش که به آیین خواهد، به سبب بدتری و اشموغی ندهند.

ud frāz hišt hēm az bahr ī xwēšīh ī hamāg pērōzgarīh Rōstam Farroxzād Yazd-ayār ī Wēzan (?) (*Greater Bundahišn*).

و فراز هشتم از بهر خویشی (ملکیت) همه پیروزگری رستم فرخزاد فرزند ایزدیار بیژن را (?).

۸) az نشانهٔ وابستگی است.

۱.۸. آن می‌تواند دو اسم را به صورت اسم جانشین و تعریف‌کننده به هم پیوند دهد،

کارکرد آن، بدین ترتیب، هم‌سو با ساختار ادات موصولی است:

andar ān gāh pus-ē ī pad Arwastān būd abāg was spāh az tāzīgān ud \*mečanīgān pad drayāb widārag mad abāg Ardaxšēr ō kōxšīšn ēstād (*Karnamag* 6.15).

در آن زمان، پسری [از پسران کرم خدای هفتان‌بوخت] در عربستان بود، با سپاه بسیار از تازیان و

مکرانیان (مکران بلوچستان) به گذرگاه دریا آمد، با اردشیر به نبرد ایستاد.



۲.۸. برابر با ساختار پیش‌موضعی<sup>۱</sup> است:

kadār-iz kē az dēn āgāh ēg pad kār ud kirbag kardan tuxšāg (*Pahlavi Texts* 49.53).

هر کس که از دین آگاه است، آنگاه به کار و کرفه (ثواب) کردن کوشا باشد.

چنانچه از کارکرد نحوی az «از» به سمت و سوی کارکرد صرفی آن روی بیاوریم با پدیده‌ای شگفت‌انگیز روبه‌رو می‌شویم، نمونه‌های زیر که با ضمائر، حروف اضافه، حروف ربط و قید، بیشتر ترکیبات و عبارات قیدی ساخته است، شایان تأمل و درخور توجه است:

az-iš «از آن، از او»؛ az-it «از تو»؛ az ān «از آن (روی)»؛ az ān čiyōn «از آن چون، بدان سبب»؛ az ān ē «از آن (دیگر)»؛ az ān ī «از آن، متعلق به»؛ az any «از دیگر (گونه)، از دیگری»؛ az ān frāz «از آن فراز، تاکنون؛ بیش از آن»؛ az ān mar «از آن شمار، از آن سبب»؛ az ān pas «از آن پس»؛ az bē «از برای اینکه، امّا»؛ az bun<sup>۱</sup> «از بُن، از آغاز، از اصل»؛ az bun<sup>۲</sup> «از بُن، به هیچ روی، به هیچ آینه، ابداً، اصلاً»؛ az čē «از چه، برای چه»؛ az ēd «از این»؛ az ēdar «از ایدر، از این‌جا»؛ az ēn gyāg «از این‌جا»؛ az ēn šōn «از این شیوه، از این گونه»؛ az frāz «از فراز، از آن پس»؛ az ham «از همان بُن، از این اصل»؛ az ham/im čim «از همان سبب، از این سبب»؛ az hāmist «از همه»؛ az kū gyāg «از کُجا، چگونه»؛ az nōg «از نو، دوباره»؛ az nūn «از آنکون به بعد، از آن پس»؛ az ōrōn «از آن سوی»؛ az pas «از پس، پس از، بعد از»؛ az pēš «از پیش، پیش از»؛ az rāy «از برای، برای اینکه»؛ az ... rāy «از برای اینکه» (برای همه موارد، نک. منصورى ۱۳۹۴: ۶۹۵-۶۹۶).

همین‌گونه az پس از برخی قیود می‌آید، مانند: jud az «جز از، به جز»، pas az «پس از»، pēš az «پیش از». (راستارگویا ۱۳۷۹: ۲۰۲ به بعد).

به جز نمونه‌های یادشده، برخی ترکیبات دیگر نیز در زبان فارسی میانه هست که یادآوری آنها خالی از فایده نیست: مانند az-iš-tīg «از آن چیزی، متعلق به چیزی»، az-iš-tih «از آن کسی بودن، متعلق به کسی بودن»، az-iš-gāh «پیشگاه، محضر»، az-iš-keh «کهنتر،

1. antepositional

کوچک‌تر»، جمع آن az-iš-kehān «کهن‌تران، کوچک‌تران»، az-iš-meh «مهتر، بزرگ‌تر»، جمع az-iš-mehān «مهتران، بزرگ‌تران»، az-iš-mānd «دیرکرد، کوتاهی در پرداخت (بدهی)؛ سرکشی، تمرد» (منصوری ۱۳۹۴: ۷۰۶-۷۰۸).

### ۳.۲. «از» در فارسی نو (دری)

حرف اضافه «از» بازمانده az فارسی میانه است و به صورت‌های «از»، «ز»، و «ز» به فارسی دری رسیده است. گونه «ز» تنها پیش از اسم‌هایی به کار می‌رود که با واکه (مصوت) آغاز شده‌اند، مانند «زان»، «زو»، «زین»، زاسمان (= از آسمان) (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۲۹۰). به جز موارد یادشده، برخی ساخت‌هایی در دست هست که از فارسی میانه به فارسی دری رسیده و با دگرگونی اندکی در آوا و معنا و کاربرد، در زبان فارسی به کار می‌روند، مانند ازیر، زیر (حرف اضافه، قید) به معنی «پایین» که بازمانده az «از» (حرف اضافه) و ēr «فرو، پایین» فارسی میانه است (همان: ۲۸۹). ازیرا (گونه کهن) و زیرا «برای اینکه» (حرف ربط)، بازمانده فارسی میانه az ēd rāy که از az «از» (حرف اضافه) و ēd «این» (ضمیر اشاره به نزدیک) و rāy «را، برای» برگرفته از فارسی باستان rādiy «به سبب، به بهانه» (پسواژه)، ساخته شده است (همان: ۳۰۰).

افزون بر نمونه‌های بالا، حرف اضافه «از» در فارسی دری و نو از لحاظ کارکرد دستوری (نحوی) کاربردهای زیر را داراست:

۱) برای نشان دادن مبدأ زمانی انجام کار به کار می‌رود:

ز درگاه مهتر سپاه از پگاه خروشین کوس بر شد بماه

(اشعار پراکنده، ۱۷۲/۵)

و امیر روز یکشنبه چهار روز مانده از محرم به دره‌گزر رفت به شکار با خاصگان و ... (تاریخ بیهقی، ۱۷/۴۶۶).

۲) برای نشان دادن مبدأ مکانی انجام کار به کار می‌رود:

و در این روزها نامه‌ها رسید از ری (همان: ۱۸/۴۲۱).

از خراسان به روز طاوس و ش سوی خاور می‌خرامد شاد و خوش

(رودکی، دیوان، ۵۳۳/۲)

و امیر از شکار پره به باغ صد هزار باز آمد (تاریخ بیهقی، ۱۹/۲۶۸).

۳) برای نشان دادن رابطه میان مضاف و مضاف‌الیه (حالت اضافی یا وابستگی) به کار

می‌رود:

بتی دیدم از عاج در سومنات مُرّصع چو در جاهلیت منات

(بوستان، به نقل از ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۵۲). بتی دیدم از عاج، برابر است با: بتِ عاجی را دیدم.

و سدیگر روز امیر از پگاهی روز نشاط شراب کرد برین بالا (تاریخ بیهقی، ۲۰/۴۲۶). «از» در این بیت

به جای کسره اضافی به کار رفته است و نقش نما است. از پگاهی روز: پگاه روز، سحرگاه.

۴) حرف اضافه «از» پیش از متمم صفت تفضیلی به کار می‌رود:

پس این پیر از آن طفل نادان تر است که از بهر مردم به طاعت درست

(بوستان، به نقل از ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۵۲).

به نزدیک من شبر و راهزن به از فاسق پارسا پیرهن

(همان‌جا).

۵) حرف اضافه «از» با «بهر» ترکیب می‌شود و به صورت «از بهر» پدید می‌آید. «از

بهر» با اسمی به کار می‌رود که کار برای آن انجام می‌گیرد:

از قدما شنیده‌ام که سه چیز جهت سه چیز باید داشت: مال از بهر روزی، که قدرت از اقتراف]: کسب

کردن] قاصر شود؛ و دیگر خون در تن جهت رنگِ روی؛ و سدیگر تن از بهر احتمال شدايد (روضه‌العقول

۵۲۱: ۱۱-۱۳).

یارم سپند اگر چه بر آتش همی‌فگند از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند

(اشعار پراکنده، ۱/۱۲)

۶) حرف اضافه «از» با «پی» ترکیب می‌شود و به صورت «از پی» پدید می‌آید. «از

پی»، با اسمی به کار می‌رود که کار برای آن انجام می‌گیرد:

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ ربوده، بو از پی مو

(رودکی، دیوان، ۱۹/۵۱۶)

مطالبی که دربارهٔ حرف اضافهٔ «از» در فارسی دری گفته شد، فشرده و چکیده‌ای است از مسائلی که در حدّ و اندازهٔ خود پیچیده و گسترده‌تر از این است. در لغت‌نامهٔ زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا، برای کاربرد معانی «از»، چند صفحه مطلب آمده است که نگارنده توانسته است کمابیش پنجاه حوزه و مقولهٔ معنایی را در آن برشمارد (نک: دهخدا، لغت‌نامه: ذیل «از»).

افزون بر آن، «از» به‌عنوان واژهٔ اثرگذار در ساخت ترکیبات و عبارات قیدی، وصفی و فعلی همانند فارسی میانه (نک. بخش فارسی میانه)، کاربرد بسزایی دارد که چند نمونه به‌عنوان سخن پایانی در زیر آورده می‌شود.

۱) عبارات قیدی (زمان، مکان، چگونگی (حالت)، علت، بیان، ترتیب و...) می‌سازد:  
از آغاز، از پایان، از پس (پس از)، از پیش (پیش از)، از بعد (بعد از)، از قبل (قبل از)، از پی، از بهر، از برای، از سبب، از جهت، از حیث، از سوی، از سمت، از قبیل، از فراز، از فرود، از میان، از زیر، از بین، از سر، از روی، از بالای، از پایین، از دست، از عهده، از گردن، از جمله، از مجموع، از جمع، از همه، از در، از باب، از موضوع، از امر، از بس، از بن (از اصل، از ریشه)، از بن دندان، از بن گوش، از بیخ، از بیر (از بر) و از چه (رو) / از چه (رو)، و... .

با «آن» ترکیب می‌شود: از آن، از آن (ملکیت)، از آن‌باز، از آن‌پس، از آنجا، از آن‌جهت، از آنچ، از آنچه، از آن‌رو (زان‌رو)، از آن‌سان (زان‌سان)، از آن‌سو (زان‌سو)، از آنگاه، از آن‌کجا، از آنکه، از آنگاه‌باز، از آن‌گونه، از آن‌لحاظ، از آن‌وقت، از آن‌هنگام، و... .

با «این» ترکیب می‌شود: از این‌رو، از این‌سان (زین‌سان)، از این‌پس، از این‌سپس، از این‌سو (زین‌سو)، از این‌قرار، از اینکه، از این‌گونه، از این‌جهت، از این‌لحاظ، و... .

با «هر» و «همه» و «هیچ» ترکیب می‌شود: از هر سو، از هر سمت، از هر طرف، از هر جهت، از هر زمان، از هر چیز، از هر شیئی، و...؛ از همه سو، از همه سمت، از همه طرف،

از همه جهت، از همه زمان (دوران)، از همه چیز، از همه شئی، و...؛ از هیچ سو، از هیچ سمت، از هیچ طرف، از هیچ جهت، از هیچ زمان، از هیچ چیز، از هیچ شئی، و... .  
(۲) عبارات وصفی می‌سازد:

ازجان‌گذشته (صفت)، ازخودگذشته (صفت)، ازخودگذشتگی (اسم مصدر)،  
ازخودراضی (صفت)، از ما بهتر و از ما بهتران (صفت)، و... .  
(۳) عبارات فعلی می‌سازد:

از خود گذشتن (فعل)، از خود رفتن (فعل)، از خود شدن (فعل)، از هوش رفتن (فعل)،  
از میان رفتن (فعل)، از بین رفتن (فعل)، از در درآمدن (فعل)، از دست رفتن (فعل)، از  
کوره در رفتن (فعل)، از بام افتادن (طشت رسوایی) (فعل) و... .

چنانچه «از»، در هر یک از عبارات آسان‌نمای یادشده حذف و اسقاط شود، همه آن گزاره‌ها معنی یا معانی واقعی و حقیقی خود را از دست خواهند داد. ازاین‌رو، به‌آسانی می‌توان دید که در نوشته‌ها و گفته‌های روزمره اهل زبان شکافی پدید می‌آید که پُر کردن آن بدین سادگی‌ها ممکن نیست.

این نکته نیز یادآوری می‌شود که در بررسی‌های دستوری امروزه زبان فارسی که بیشتر به توصیف و کاربرد کنونی زبان توجه می‌شود، مسائل دستوری گاهی به سادگی برگزار می‌گردد. برآستی، بررسی‌های گذرا و سطحی اگر برای ساده کردن آموزش دستور زبان باشد، شاید چندان نیازی به این‌گونه شرح و تفسیر تاریخی نباشد، ولی گاهی در پژوهش‌های بنیادین زبان فارسی هم مسائل دستوری چنان‌که باید و شاید از مسیر درست و تاریخی آن پی‌گیری نمی‌شود. این روش برای پژوهش‌های زبانی بسیار سودمند است، چنان‌چه مورد توجه قرار گیرد.

## منابع

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد، ۱۳۸۳.

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۷، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.  
اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان، ۱۳۶۲/۱۹۸۲، با تصحیح و مقابله و ترجمه به زبان فرانسوی، به کوشش ژیلیر لازار، تهران.  
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.  
راستارگویا، و. س.، ۱۳۷۹، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران.  
راشدمحصل، محمدتقی، (مترجم)، ۱۳۸۵، وزیدگیهای زادسپرم، تهران.  
\_\_\_\_\_، (مترجم)، ۱۳۸۹، دینکرد هفتم، تهران.  
رودکی، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۸۲.  
روضه‌العقول، محمد غازی ملطیوی، به تصحیح محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران، ۱۳۸۳.  
فروشی، بهرام (مترجم)، ۱۳۷۸، کارنامه اردشیر بابکان، تهران.  
منصوری، یدالله، ۱۳۹۴، فرهنگ زبان پهلوی (جلد نخست: ā-a)، تهران.

- Abaev, V. L., 1958, *Istoriko-Etimologicheskij Slovar: Osetinskogo Yazyka*, vol. 1, Moskva.  
Amouzgar, J., et Tafazzoli, A., 2000, *Le cinquième livre du Dēnkard*, Paris.  
Anklesaria, B. T., 1867, *The Dātistān-I Dīnik*, I-XL (Text and Notes).  
\_\_\_\_\_, 1956, *Zand-Āgāsīh, Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay.  
*Arda Virāfl Arda Virāz* → Jamap-ASa 1872; Gignoux 1984.  
Bailey, H. W., 1979, *A Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.  
Bartholomae, Chr., 1979, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.  
Benzing, J., 1983, *Chwaresmischer Wortindex*, Wiesbaden.  
Brandenstein, W. and Mayrhofer, M., 1964, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden.  
Brunner, Ch. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.  
*Bundahesh* → Anklesaria 1956; Justi 1963.  
Cereti, C. G., 1995, *The Zand ī Wahman Yasn*, Roma.  
Chacha, H. F. (ed.), 1936, *Gajastak Abālish* (Pahlavi Text with Transliteration, English Translation, Notes and Glossary), Bombay.  
*Dādestān* → Anklesaria 1867; Jaafari Dehaghi 1998.  
*Dēnkard 5* → Amouzgar et Tafazzoli 2000.  
*Dēnkard 7* → راشدمحصل ۱۳۸۹.  
Durkin-Meistrerernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.  
*Gajastak Abālish* → Chacha 1936.  
Gharib, B., 1995, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, Tehran.  
Gignoux, Ph., 1972, *Glossaire des inscriptions Pehlevies et Parthes*, London.  
\_\_\_\_\_, 1984, *Le livre d' Arda Virāz*, Paris.  
Horn, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.  
Jaafari Dehaghi, M., 1998, *Dādestān ī Dēnīg*, part I, Paris.

- Jamasp-Asa, D. H., 1872, *Arda Viraf, with Gosht-I Fryan, and Hadokht- Nask*, by Martin Haug and E. W. West, Bombay.
- Jamasp-Asana, J. D. J. (ed.), 1897, *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Justi, F., (ed.), 1963, *Der Bundahesh*, Leipzig.
- Kārnāmag* → فره‌وشی ۱۳۷۸.
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- Kotwal, F., 1969, *The Supplementary Texts to the Šāyest nē-Šāyest*, Kobenhavn.
- Mayrhofer, M., 1996, *Eytymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, 3 vols., Heidelberg.
- Morgenstierne, G., 1927, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo.
- Pahlavi Texts* → Jamasp-Asana 1897.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Wiesbaden.
- Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 vols., Bern.
- Shaked, Sh., 1979, *The Wisdom of the Sasanian Sages (Dēnkard VI)*, Boulder.
- Tavadia, J. C., 1930, *Šāyest nē-Šāyest*, Hamburg.
- Zandī Wahman Yasn* → Cereti 1995.

